



از کم، کم تر

● مریم هاشم پور
● تصویرگر: حدیثه قربان



گفتم بیا پایین
من منتظر هستم
فوری فرود آمد
روی کف دستم

از فوت و فوت من
خیلی خوشش آمد
غل خورد و هی غل خورد
یک دفعه غیش زد

رفت از کف دستم
جایش ولی تر بود
عمر حباب من
از کم، چه کم تر بود

● یک شعر دیگر



ردیاب

● سمیه بابایی
● تصویرگر: حدیثه قربان



دیدم که در ردیاب او
یک نقطه حتی کور نیست
یعنی که یک ذره غبار
از چشم مامان دور نیست

دستی به کابینت کشید
دستی به زیر و روی میز
با دستمالش هرچه بود
گرد و غبارش شد تمیز

مامان من با دستمال
دنبال گرد و خاک بود
خانه ولی در چشم ما
خیلی تمیز و پاک بود